

و عالم گویند در وقتیکه همه ارکان این حجر عالم باشد و اگر بعضی عالم و بعضی غیر عالم هم غیر عالم گویند و زحاف جمع زحافات از اصل خود دوز انتادن و در اصلاح اسم آن تغییری باشد که در ارکان اصول بنیادی حروف یا حروف یا بنقصان حرفی یا حروف و اسکان و تحریک بعضی از الحروف واقع شده باشد و آن کلمه را که تغیر در او راه یافته است مزاحف گویند و هر ویسیان زحاف و مزاحف را بلفظ جمع استعمال کنند اهم از اینکه در محل مفرد باشد یا جمع بر خلاف قیاس و اصماء زحاف و تعریفش و مواقع آن در فصل بعد ازین مذکور خواهد شد و بحر مشمن آنرا گویند که هر بیتش هشت رکن داشته باشد و محل من آنکه شش رکن داشته باشد و بغیر از محل من و مشمن مستعمل نیست مگر چند بحر که بعد از ده رکن آمده است و چون محل من را از مشمن بنا کنند رکن چهارم و هشتم را بیندازند یعنی رکن هروهمی و غیره را از صدر و ابتدا و حفر نیزند ازند * فصل هشتم در زحافات و آن چه در تازی چه در پارسی مجمر و ماچیل و چهار راست و من این زحافات را به ترتیب حروف تهجی ذکر کردم تا هر وقت که در مطالعه بحور حاجت افتد رجوع به این فصل نمایند و در پیدا کردن آن رنج نه برند و زحافاتیکه در ارکان عالم بهم میزند ذکر نمودم و زحافاتیکه بعد از

تجارت کردن بهم میرسد و این علیحدگی است و اگر خودم و آنرا
برادر را که متبوع و اکیل هستیم

اذاله در لغت دامن بردن و گذاشتن باشد و در اصطلاح زیادت کردن الف بود
پیش از ساکن و تدریس مجموع یا فاصله که در آخر رکن واقع باشد و معنی چهار است
مستفعلن و متفاعلان و مناعلان و فاعلان از مستفعلن و متفاعلان و مفاعلتن
و فاعلان و در رکن غیر سالم هم اگر و تدریس مجموع یا فاصله در آخر آن باشد اذاله کنند
و بیستی که مصراع اول اذاله داشته باشد و مصراع دوم نه داشته باشد یا بر
عکس خلی در وزن آن بیت بدل نیاید و رکنی که متضمن اذاله است
مذال گویند

اضمار در لغت پنهان کردن باشد و در اصطلاح اسکان دوم حرف آخر رکن و آن
مستفعلن است از متفاعلان و بس و منرا حذف را مضمور گویند

بتر در لغت دنباله بریدن است و در اصطلاح انداختن هر چه سبب خفیف
در آخر رکن بعد از و تدریس مجموع است و حذف ساکن آن و تدریس اسکان ما قبل
آن و موافقت است مع بسکون همین از فعولن و مفاعیلن و فاعلان بسکون همین
از فاعلاتن و معلوم است که چون لن را که سبب خفیف واقع در آخر است با و
فعولن بیندازند و همین آنرا ساکن ما قبلند و هم چنین است

چون از مفا هیلن ذو سبب خفیف آخر را با الف مفا بینند از ند و کاه مفا را ماکن
 ها از ند مفا میماند بجای مفا فع میکند از ند و چون از نا هلاتن سبب خفیف
 آخر را با الف هلاکه و تد مجموع است بینند از ند و لامش را ماکن ها از ند
 فاهل بسکون لام میماند فعلن بسکون همین بجای آن میکند از ند و مزا حدش
 را ا بتر میگویند بصیغه افعل و مفعلی نماید که هر دو میان قاتوانند الفاظ
 مستعمله صرفیان را بکار برند و آنچه مستعمل صرفیان نیست از آن احتراز
 نمایند مگر بظاهر ضرورت که لفظ مستعمل صرفیان یافت نشود و از اینجاست که
 بعضی فل بهم فامسکون لام معنی فلان بجای فع می نهند چه آنکه فل با معنی
 است و فع بی معنی

تجلیع در لغت کشاده کردن دند آن پیشین است و ذ را مطلق انداختن
 حرف دوم سبب خفیفی است که واقع در اول رکن با انداختن حرف بیوم از وتل
 مجموعی که در آخر رکن است و لشکان حرف دوم آن وتل مجموع و مجلس دو
 است فعل بسکون لام بعد از حذف الف و نون از نا علن و اسکان لامش و فعلون
 بعد از حذف همین و نون از مستعلن و اسکان لامش و چون مستعلن را صرکتها
 از وتل مفروق داریم در آن صورت تجلیع صورت نخواهد گرفت زیرا که وتل
 مجموع در آخر او نمی ماند و مزا حدش را مجلیع گویند

ترفیل در لغت دامن کفان زمین و در اصطلاح زیاد کردن به سبب خفیف
 است در رکنی که در آخر او و تد میجو ع بود و مواعش است فاعلاتن
 متفاعلاتن و متفاعلاتن از فاعلن و متفاعلن و متفاعلن و مزا حفش را مرئیل
 خوانند و بایند دانست که در همین عالم نیز ترفیل واقع شود مثلاً مفاعلن را که
 مرئیل کنند مفاعلاتن خوانند

تسبیغ در لغت تمام کردن باشد و در اصطلاح زیادت کردن الف بود در میان
 سبب خفیفی که در آخر رکن است و مثل اذاله است و مواعش چهار است
 فعولان و مفاعیلان و فاعلیان و مستفع لان از فعولن و مفاعیلن و فاعلاتن و مستفع
 لن که مرکب از وتد مفروق است و فعولان و مستفع لان معلوم است که
 مستعمل مر فیالست در حالت وقف نون تشبیه و مفاعیلان مستعمل نیمت
 چه خود مفاعیلان مذکور نیمت باشد که تشبیه اش کنند چون لفظی فایم
 مقام او نبود بر حال خود گذاشتند و فاعلاتان مستعمل نبود فاعلیان
 به تشدید یا مستعمل بود بجای او نهادند و مزا حفش را تسبیغ گویند و بایند
 دانست هرگاه اذاله و تسبیغ را یکی میگردانند و بطور عموم تعریف
 میگردند اصولاً بود

تسبیغ در لغت کوفتن هر میخ است که زینت ریخته شود مانند من مسواک

و در اصطلاح مفعولن بیرون آمده از فاعلاتن را مشبهت گویند و در این چهار
 قول است بعضی همین و بعضی لام و از فاعلاتن اند از ند و بعد از انداختن
 فالاتن یا فاعلاتن باقی میماند نقل به مفعولن نمایند و بعضی الف فارانی
 فاعلاتن اند از ند و همین را ما کن نمود به مفعولن نقل کنند و بعضی الف ارا
 از فاعلاتن اند از ند و لامش را ما کن نمود به مفعولن نقل کنند و این
 اختلافات همه تطویل بلاطایل است و در رفاع لاتن که مرکب از وتد مفروق
 است تشعیش صورت نه پذیرد

ثرم در لغت شکستن دندان از بیخ و در اصطلاح حذف فارنون فعلون
 است و نقل هول به فعل بسکون همین و تحریک لام و مختص فعلون اصحا و
 مزاحفش را ائرم گویند

ثلم در لغت رچنه کردن است و در اصطلاح حذف فاء فعلون است و نقل
 طولان به فعلن بسکون همین و مختص فعلون است و مزاحفش را ائلم گویند
 جب در لغت اخته کردن است و در اصطلاح انداختن ذومبت حقیف
 مناعیلین است و نقل ما بقی به فعل بسکون لام و مختص مقاعیلین است
 و مزاحف آنرا مجبوب خوانند

ججج در لغت افتادن در دندان پیمین است و است یا پیمی بزیدن و